

سیلویا پلات، تد هیوز
ترجمہ ی ثمین نبی پور

جانی پنیک وانجیل رؤیاها

🌐 ofoqco.com

📧 ofoqpublication

📷 ofoqpublication

درباره‌ی نویسنده

سیلویا پلات در بوستون متولد شد. او بیشتر به خاطر شعرهایش، به خصوص مجموعه‌های کولوسوس و آریال به شهرت رسید. اما از سال ۱۹۶۳ یعنی وقتی درسی سالگی خودکشی کرد، داستان‌های بسیاری در میان یادداشت‌های به‌جامانده از او یافت شد. امروز، بیش از چهار دهه پس از مرگ پلات، بحث‌ها پیرامون نام و میراث او حکایت از منحصر به فرد بودن این گنجینه‌ی ادبی دارد؛ هم در شعر و هم در داستان.

هر روز از ساعت نه صبح تا پنج بعد از ظهر رو به در دفتر می‌نشینم و رؤیاهای مردم را تایپ می‌کنم، البته نه فقط رؤیاهایشان. این کار رؤسایم را راضی نمی‌کند. من همچنین شکایت‌های روزانه‌ی مردم را تایپ می‌کنم؛ مشکلات آن‌ها با مادرشان، با پدرشان، با بطری، با تخت‌خواب، با سردردی که بی‌هیچ دلیل مشخصی خانه‌شان را خراب و دنیای عزیزشان را سیاه کرده است. هر که به دفتر ما می‌آید حتماً مشکلی دارد، مشکلی که آزمایش‌های واسرمن یا وکسلر - بلووو به تنهایی از پس تشخیص و درمان آن بر نمی‌آیند.

شاید در همان آغاز کار، موشی اندیشیده باشد که چطور این پاهای گول‌پیکر تمام دنیا را اداره می‌کنند. خب از جایی که من نشسته‌ام، می‌دانم که چرخ جهان را یک

چیز و تنها یک چیز می‌گرداند: هراسی شگرف با صورتی مثل سگ، شیطانی، عفریته، فاحشه، ترس با حروف بزرگ و مجزا، ترسی بی‌شکل. این ترس دقیقاً همان جانی پنیک است؛ چه در خواب و چه در بیداری.

وقتی از من می‌پرسند کجا کار می‌کنم، می‌گویم در یکی از بخش‌های مربوط به بیماران سرپایی بیمارستان شهر، دستیار منشی هستم. این توضیح راه را بر تمام سؤال‌های دیگر می‌بندد. مردم دیگر به ندرت به خودشان اجازه می‌دهند درباره‌ی شغلم سؤال کنند. اما شغل واقعی من تایپ کردن گزارش‌ها و سوابق بیماران است. در خلوت خودم و کاملاً دور از چشم همه، حرفه‌ای را دنبال می‌کنم که موبه تن دکترهای بیمارستان سیخ می‌کند. در خلوت آپارتمان تک خوابه‌ام، خودم را منشی شخصی جانی پنیک می‌دانم و بس.

رؤیایی از پس رؤیایی دیگر. خودم را برای تبدیل شدن به آن شخصیت بی‌نظیر آموزش می‌دهم، موردی نایاب‌تر از تمام اعضای بخش روانکاوی: یک متخصص رؤیا. نه

یک متوقف‌کننده‌ی رؤیاها، بلکه یک توضیح‌دهنده‌ی رؤیا، یک کاشف رؤیا، برای پایان‌های عادی و بی‌خاصیت سلامتی و خوشبختی. یک گردآورنده‌ی پاک و صادق رؤیاها برای خودش. عاشقی برای رؤیاها آن هم تنها به خاطر جانی پنیک؛ سازنده‌ی تمام رؤیاهای جهان.

تمام رؤیاهایی را که در برگه‌های گزارش و سوابقمان تایپ می‌کنم از صمیم قلب می‌شناسم. هیچ رؤیایی نیست که در خانه و در انجیل رؤیاهای جانی پنیکم کپی‌اش نکرده باشم.

و این است رسالت واقعی من.

بعضی شب‌ها با آسانسور به پشت بام آپارتمانم می‌روم، گاهی حدود ساعت سه صبح. در دوردست‌ها و از ورای درختان ساختمان مجلس، شعله‌ی مشعل بنیاد اتحاد زیر پشته‌ای جادویی و نامرئی فرو می‌ریزد و دوباره اوج می‌گیرد. اینجا و آنجا، از پس پشته‌های سنگ و آجر، نوری می‌بینم، اما بیشتر وقت‌ها تمام شهر به خواب رفته را حس می‌کنم، خواب‌آلوده از ورای رودخانه در غرب تا اقیانوس